



ماشاءالله صفری

# مرزبان رویا

در نوجوانی مربی‌ای داشتم که دروازان سابق تیم شاهین بود. یک روز زد تختِ سینه‌ی گلر پر اشتباه و بی‌خیال تیم‌مان و گفت: «دروازه‌بون یا باید دیوونه باشه یا عاشق! تو هیچ‌کدوم نیستی!» چند سال قبلش، در پاییز ۱۹۹۷، ما نه به کشته شدن پرنسس دیانا اهمیت می‌دادیم، نه پرفروش شدن تایتانیکِ جیمز کامرون و نه قلم جی‌کی‌رولینگ و دنیای جادویی هری پاتر. ما جادوی خودمان را داشتیم. جادویی که آن را در سرزمین کانگوروها می‌جستیم. جادویی که قرار بود یک ملت را امیدوار به آینده کند. جادویی که قرار بود زمین را برای ثانیه‌ای سبک‌تر کند.